هو العلیم

مواعظ امام حسن علیه السّلام به جناده

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

معاد شناسى، ج‏3، ص 36

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در آن ساعت‌هاى آخر از حیات حضرت امام حسن علیه السّلام جنادة خدمت آن حضرت رسید و تقاضاى نصیحت و موعظه نمود، در حالیکه رنگ آن حضرت زرد شده و حالش منقلب و دیگر رمقى ندارد و زهر تمام بدن او را گرفته بود.

مجلسى رضوان اللَه علیه نقل میکند در «بحار الانوار» از کتاب «کفایةُ الأثر فى النّصوص على الائمّة الإثنَى عشر» که جنادة بن أبى امیه گفت:

من وارد شدم بر حضرت حسن بن علىّ بن أبى طالب علیه السّلام در همان مرضى که با آن وفات نمود، و در مقابل آن حضرت طشتى بود که در آن خون قِى مینمود و کبد آن حضرت قطعه قطعه از سمّى که معاویه لعنَهُ اللَه خورانیده بود خارج میشد[[1]](#footnote-1) ؛ و عرض کردم: اى مولاى من! چرا خود را معالجه نمى‌کنید؟

حضرت فرمود: اى بنده خدا! مرگ را به چه علاج کنم‌؟ گفتم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.

ثُمَّ الْتَفَتَ إلَىَّ فَقَالَ: وَ اللَه لَقَدْ عَهِدَ إلَینَا رَسُولُ اللَه صَلَّى اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ إنَّ هَذَا الامْرَ یمْلِکهُ إثْنَا عَشَرَ إمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِىٍّ وَ فَاطِمَةَ، مَا مِنَّا إلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ. ثُمَّ رُفِعَتِ الطَّسْتُ وَ بَکى صَلَوَاتُ اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ.

«سپس روى به من نموده فرمود: سوگند به خدا که رسول خدا صلّى اللَه علیه و آله و سلّم از ما پیمان گرفته و وصیت نموده است که این امر ولایت و خلافت عامّه را بعد از او، دوازده امام از اولاد علىّ و فاطمه عهده دار خواهند بود؛ و هیچکس از ما نیست مگر آنکه مسموم یا مقتول گردد.

در این وقت طشت را از نزد آن حضرت برداشتند و آن حضرت بگریست‌». قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: عِظْنِى یا بْنَ رَسُولِ اللَه!

قَالَ: نَعَمِ، اسْتَعِدَّ لِسَفَرِک وَ حَصِّلْ زَادَک قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِک. وَ اعْلَمْ أَنَّک تَطْلُبُ الدُّنْیا وَ الْمَوْتُ یطْلُبُک، وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ یوْمِک الَّذِى لَمْ یأْتِ عَلَى یوْمِک الَّذِى أَنْتَ فِیهِ. وَ اعْلَمْ أَنَّک لَا تَکسِبُ مِنَ الْمَالِ شَیئًا فَوْقَ قُوتِک إلَّا کنْتَ فِیهِ خَازِنًا لِغَیرِک.

وَ اعْلَمْ أَنَّ فِى حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِى حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ فِى الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ فَأَنْزِلِ الدُّنْیا بِمَنْزِلَةِ الْمِیتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا یکفِیک فَإنْ کانَ ذَلِک حَلَالًا کنْتَ قَدْ زَهِدْتَ فِیهَا، وَ إنْ کانَ حَرَامًا لَمْ یکنْ فِیهِ وِزْرٌ، فَأَخَذْتَ کمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمِیتَةِ، وَ إنْ کانَ الْعِتَابُ فَإنَّ الْعِتَابَ یسِیرٌ.

«عرض کردم: مرا نصیحت و اندرزى کن اى پسر رسول خدا!

فرمود: بلى، براى سفرى که در پیش دارى خود را آماده ساز، و توشه این سفر را قبل از آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند مهیا کن.

و بدان که تو به دنبال دنیا میروى و طلب آن را میکنى در حالیکه مرگ تو را تعقیب نموده و طلب تو را مى‌نماید. و همّ و اندوه و اندیشه و تفکر روزى را که هنوز نیامده است بار مکن بر روزى که آمده و تو در آن هستى.

و بدان که تو از اموال دنیا هیچ چیزى را زیادى از قوت خودت کسب نمى‌کنى مگر آنکه در آن چیز خازن و نگهدار براى غیر خودت بوده‌اى!

و بدان که در آنچه از اموال دنیا از راه حلال بدست مى‌آورى حساب است و در حرامش عقاب است و در مشتبهاتش عتاب و سرزنش و مؤاخذه است.

بنابر این اصل، دنیا را مانند جیفه و مُردارى فرض کن که به اندازه کفاف در موقع ضرورت از آن براى خود برمیدارى؛ پس اگر آنچه اخذ نموده‌اى از حلال باشد، تو در این امر طریق زهد و قناعت پیشه داشته‌اى و از عهده حساب کمترى برآمده‌اى؛ و اگر آنچه را از دنیا برمیدارى از حرام باشد، دیگر دچار وِزر و تبعات و مؤاخذه نشده‌اى، چون از میته به قدر ضرورت برداشته‌اى نه زیاده بر آن؛ و اگر از موارد مشتبه باشد که مورد عتاب واقع مى‌شوى، دچار عتاب‌ کمترى شده‌اى!»

وَ اعْمَلْ لِدُنْیاک کأَنَّک تَعِیشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِک کأَنَّک تَمُوتُ غَدًا.

وَ إذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِیرَةٍ وَ هَیبَةً بِلَا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِیةِ اللَه إلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَه عَزّ وَ جَلَّ.

وَ إذَا نَازَعَتْک إلَى صُحْبَةِ الرِّجَالِ حَاجَةٌ، فَاصْحَبْ مَن إذَا صَحِبْتَهُ زَانَک، وَ إذَا خَدَمْتَهُ صَانَک، وَ إذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَک، وَ إنْ قُلْتَ صَدَّقَ قَوْلَک، وَ إنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلَک، وَ إنْ مَدَدْتَ یدَک بِفَضْلٍ مَدَّهَا، وَ إنْ بَدَتْ عَنْک ثُلْمَةٌ سَدَّهَا، وَ إنْ رَأَى مِنْک حَسَنَةً عَدَّهَا، وَ إنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاک، وَ إنْ سَکتَّ عَنْهُ ابْتَدَاک، وَ إنْ نَزَلَتْ إحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَآءَک.

مَنْ لَا تَأْتِیک مِنْهُ الْبَوَآئِقُ، وَ لَا یخْتَلِفُ عَلَیک مِنْهُ الطَّرَآئِقُ، وَ لَا یخْذُلُک عِنْدَ الْحَقَآئِقِ، وَ إنْ تَنَازَعْتُمَا مُنْقَسِمًا ءَاثَرَک.

«براى دنیاى خود چنان عمل کن که گویا تو إلى الأبد در دنیا بطور جاودان زیست میکنى و براى آخرتت چنان عمل کن که گویا تو فردا خواهى مرد!

و اگر اراده دارى که عزیز بشوى بدون عشیره و یاران، و صاحب هیبت گردى بدون قدرت و سلطنت، پس براى حصول این مقصود از پستى و کاستى معصیتِ خدا خارج شو، و در بلندى و رفعت طاعت خداوند عزّ و جلّ درآ.

و اگر حاجتى تو را وادار کند که ناچار با افرادى مصاحبت و همنشینى کنى، پس براى خود مصاحب و همنشینى اختیار کن که این مصاحبت موجب زینت و احترام تو گردد، و اگر او را خدمت کنى تو را حفظ کند، و اگر از او کمکى بخواهى تو را کمک کند، و اگر سخنى گوئى گفتار تو را تصدیق کند و صحّه بگذارد، و اگر با کسى بخواهى در افتى و با شدّت رفتار کنى صَولت تو را محکم کند، و اگر بخواهى دستت را به کرم و عطا دراز کنى مانع این نشود بلکه خود در این امر مساعدت نماید، و اگر در تو فتور و رخنه‌اى پیدا شد فوراً آن را ببندد و مسدود کند، و اگر از تو نیکى ببیند آن را به حساب آورد و دستخوش نسیان قرار ندهد، و اگر تو از او چیزى خواستى به تو بدهد، و اگر در مواقع ضرورت و نیاز از خواستن امتناع ورزیدى خود او ابتدا به دادن کند، و بدون سؤال رفع ضرورت و حاجت از تو بنماید، و اگر بعضى از حوادث و ناملایمات بر او وارد شود، مراتب دوستى تو با او چنان باشد که تو را به رنج و ناراحتى اندازد.[[2]](#footnote-2) آن رفیقِ همنشین، کسى باشد که از ناحیه او هیچگاه ناراحتى و گرفتارى به تو نرسد، و راه‌هاى زندگى بر تو تغییر نپذیرد، و در مواقع وصول به واقعیات و حقائق تو را تنها و ذلیل و مخذول نگذارد و اگر در چیزى که باید بین شما قسمت گردد، نوبت به منازعه رسید و در تقسیم دچار گفتگو و جدال شدید، تو را بر خود مقدّم دارد.»

جُناده به دنبال این مطلب میگوید: پس از آنکه حضرت مجتبى علیه السّلام این مواعظ را بیان فرمودند نَفَسشان قطع و رنگ آن حضرت زرد شد تا حدّیکه چنین پنداشتم که در هماندم جان خواهد داد. در این حال حضرت إمام حسین علیه السّلام با أسود بن أبى الاسود داخل شدند و سید الشّهداء خود را به روى برادر انداخت و سر و صورت او را بوسید، و سپس در نزد او نشست، و هر دو با یکدیگر به نجوى و آهستگى سخنانى گفتند. و أبو الاسود ناگاه گفت: إنَّا لِلَّه روح حضرت حسن به عالم باقى شتافت.

1. . در تعلیقه «بحار» طبع حیدرى که به انشاء آقا شیخ محمّد باقر بهبودى است چنین وارد است که: در این کلام غرابت است؛ چون وقتى جگر آب شود، به صورت لِرْد به أمعاء میرود و به معده بالا نمى‌آید تا به صورت خون از دهان خارج شود؛ و صحیح همانطور که در سائر احادیث وارد است آنکه در مدّت چهل روز طشتى در زیر آن حضرت میگذاردند و طشتى را بر میداشتند، و آن حضرت میفرموده است: من جگر خود را انداختم و ظاهرش خروج جگر به صورت لرد از أمعاء است. و من چنین گمان دارم که این داستان بر افهام راویان دگرگون شده و اینطور نقل کرده‌اند؛ علاوه بر آنکه سند این حدیث از اصل ضعیف است.- انتهى.

و این حقیر میگوید: خروج جگر به صورت ذوب شده از معده بُعدى ندارد؛ چون رگهاى «ماساریقا» که رابط بین جگر و معده هستند میتوانند خون کبد آب شده را به معده بیاورند و نظیر این قى کردن خون هم در مریض‌هائى که به مرض کبدى دچارند دیده شده است؛ علاوه اصل این گفتار از جناده است نه از حضرت مجتبى، و ممکن است جناده به نظر خود خونهاى قى شده را خون جگر پنداشته است؛ و عَلى کلِّ تقدیر ایرادى به روایت وارد نیست.‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. در نسخه «بحار» طبع کمپانى و طبع حیدرى چنین آورده است که: وَ إنْ نَزَلَتْ إحْدَى الْمُلِمّاتِ بِهِ ساءَک. و لذا ما بدون تصرّف همان را در اینجا ترجمه کردیم ولیکن در کتاب «معالى السّبطین» که او هم از «بحار» نقل کرده است اینطور آورده است که: وَ إنْ نَزَلَتْ بِک إحْدَى الْمُلِمّاتِ واساک.

«یعنى اگر به تو بعضى از شدائد و گرفتارى‌هاى روزگار برسد مواسات کند.» و البتّه این معنى صحیح تر و مناسب تر است‌ [↑](#footnote-ref-2)